آزادی بیان

اشاره: مطلبی که پیش رو دارید، سخنرانی مهندس سعید حجاریان در سمینار آزادی است که در سال ۱۳۷۵ در دانشگاه تهران ایراد گردیده است.

بحثی را که ارائه می کنم بحثی است نظری و البته نیم نگاهی هم به شرایط جاری کشورمان دارد. طی بحث صحبت از این مسئله خواهم کرد که ما دو نوع عقلانیت داریم. عقلانیتی که تعالی و تکامل یافته علائق و توانائیهای گفتاری بشر است و عقلانیتی که تکامل یافته توانائیها و کفایتهای ابزاری انسان است. آنگاه این بحث را خواهم کرد که چگونه عقلانیت گفتاری بشر متمدن در محاق رفته و آزادی بمانش فدای آزادی عقلانیت ابزار سازش قرار گرفته است و درباره جلوه های قرار گفتن آزادی بیان در محاق بحث خواهم کرد.

همانطور که می دانیم تعاریف متعددی از بشر وجود دارد یکی از تعاریف که منسوب به ارسطو است این است که «انسان حیوانی است ناطق» یعنی فصل ممیز و مشخص انسان از سایر جانوران قوه نطق او است و به میزانی که توانائیهای کلامی و بیانی انسان متکاملتر و رشد یافته تر باشد، انسان تر هم هست یعنی اگر بنا باشد نوع انسان از جنس حیوان، به واسطه فصل نطق تمایزی پیدا کند هر قدر توانائیهای کلامی انسان (بقول قدما: قوه ناطقه) تکامل یافته تر باشد به همان میزان انسان تر هم هست.

«نطق و کلام چیست؟» کلام و بیان نوعی داد و ستد است، محاوره نوعی مبادله است. وقتی ما با شخصی صحبت می کنیم، هرگونه که دیالوگی برقرار باشد نوعی مبادله صورت می دهد. در بازار مثل شخصی که وارد بازار می شود و مبادله ای صورت می گیرد عرضه ای و تقاضائی وجود دارد. پولی داده می شود و جنسی گرفته می شود و به این ترتیب در درون بازار نظمی شکل می گیرد و بقول اقتصاددانان بازار دارای نوعی نظم خودجوش است. البته در حین مبادلات نوعی عقلانیت هم اطراف مبادله وجود دارد. یعنی اگر شخصی بدون عقلانیت، محاسبه هزینه و فایده و محاسبه سود و زیان وارد بازار شود دست خالی برخواهد گشت و ورشکست خواهد شد. به همین دلیل است که گفته اند بازار یکی از عرصه های تکامل عقلانیت بشر است. در بازار باید طرفین قرارداد، محاسبه هزینه و فایده را در نظر داشته باشند. در بین بنگاههای متفاوت اقتصادی که کالای خود را می خواهند عرضه کنند، از کدام خرید کنند که مقرون به صرفه باشد بنگاه نیز در جهت جلب مشتری ناگزیر مولدیت خود را عقلانی تر می کند چرا که بدون عقلانیت معطوف به بهینه سازی تولید، در بازار ورشکست خواهد شد. بنابراین در هر نوع مبادله ای افراد تکامل عقلانی پیدا می کنند و کمال عقلانیت بشر زمانی است که تمام بازارها فراهم شده باشد از جمله بازار سیاست یا بازار هنر. در میان بازارها اولین بازاری که بوجود آمده بازار محاوره است. محاوره نوعی بازار و مبادله است.

یعنی شخصی جنسی می فروشد که همان کلامش است و طرف دیگر خریدار این جنس ایت. ضرب المثلی هم هست که می گوید: «حرفش خریدار دارد» یعنی چه؟ یعنی اینکه شخص آنچنان عقلانی و منطقی حرفش را آراسته که قدرت اقناع در آن ایجاد شده و حرفش خریدار پیدا کرده. بنابراین در یک رابطه دیالوگی و رابطه است که ما تکامل عقلانی پیدا می کنیم باز به گفته دیگری از قدما متوسل می شوم که گفته اند «انسان، حیوانی است مدنی بالطبع» یعنی وقتی انسان حیوانی ناطق شد و قوه نطق، افراد را بهم پیوند زد و مبادله کلامی برقرار شد مدینه ایجاد می شود. مدینه و تمدن یا به تعبیری که علمای علم سیاست قائل هستند، «سپهر عمومی» ایجاد می شود سپهر عمومی جائی است که عموم مردم در آنجا به مبادله می پردازند و به این ترتیب پایه های مدنیت شکل می گیرد. ما مادام که در بخش خصوصی و در خلوت خود هستیم چون مبادله کلامی ایجاد نمی شود، عقلانیتی هم بوجود نمی آید مانند کسی که مدتها از جامعه بشری دور بوده باشد و حرف زدن را فراموش کرده باشد. بنابراین وقتی کسی در خلوت و انزوا رفت توانائیهای کلامی خود را از دست می دهد و با دیگران نمی تواند ارتباط برقرار کند و به نوعی دیوانه گی مبتلا می شود چون عقلانیت کلامی و عقلانیت ارتباطی نمی تواند برقرار کند. نطق آدمی در مدینه باز می شود و گرنه انسان صامت باقی می ماند انسانهای صامت و گنگ انسانهائی هستند که خارج از مدینه قرار گرفته اند و نتوانسته اند عقلانیت ارتباطی خود را ارتقاء دهند.

قدما باز گفته اند «انسان، حیوانی است سیاسی» سیاست کجاست؟ سیاست در کانون امر عمومی قرار دارد، در سپهر عمومی امور عمومی متنوعی وجود دارد ارتباطات گسترده ای انسانها با هم دارند، نهادهای متفاوتی بوجود می آورند. منتهی نهاد سیاست و دولت در کانون امر عمومی قرار دارد. اگر نطق را بگیریم امر عمومی ایجاد نمی شود و اگر امر عمومی ایجاد نشود، سیاست بوجود نمی آید. ملاحظه می شود تقدم و تأخر منطقی و نوعی بین این سه خصلت برقرار است. اگر امر عمومی، مدینه و سیاست ایجاد نشود، تمدن هم ایجاد نمی شود بنابراین آزادی بیان و آزادی گفتار خصلتی تمدن ساز هم دارد و همه تمدنها زمانی بوجود آمده اند که در آن زمان آزادیهای کلامی و بیانی به حد اعلای خود در آن ظرف زمانی و مکانی رسیده بود. تاریخ کشور خودمان را اگر نگاه کنیم می بینیم در موافعی هنر و ادبیات و خلاقیت گفتگوهای کلامی، فلسفی، هنر رشد و شکوفائی داشته که شرایط آزادی بیان فراهم بوده و بالعکس در مواقعی که مراجعی حضور داشته اند که مانع از تکامل عقلانیت کلامی بشر بوده اند در آن زمان تمدنها رو به زوال و افول رفته است. افراد جرأت نداشته اند فکر کنند و انتقال تفکر به واسطه کلام و زبان از نسلی به نسل بعد میسر نشده و در نطفه بسیاری از زایندگی ها و ابتکارها خفه شده اند. مثلاً شاید قبل از گالیله هم افرادی در تاریخ علم و فیزیک به این نتیجه رسیده بودند که زمین به دور خورشید می چرخد اما به واسطه شرایطی که امکان آزادی بیان برایشان فراهم نبوده امکان انتقال این علم برایشان میسر نبوده این حرف اصلاً به گوش نسل بعد هم نرسیده است. و فقط گالیله با اصرار و ابرام بر این امر که زمین، تو به دور خورشید می گردی اگرچه من در مقابل کلیسا اعتراف می کنم که خورشید به دور زمین می چرخد زمینه را فراهم می کند و به دنبال وی کوپرنیک می تواند هیئت خود را تأسیس کند یعنی منهای حرف گالیله، کوپرنیک هم نمی توانست هیئت خود را تأسیس کند و ما کماکان در هیئت بطلمیوسی باقی می ماندیم. به همین دلیل است که گفتار و آزادی بیان، منجر به انباشت علم هم می شود یعنی در شرایطی که آزادی بیان وجود نداشته باشد ویژگی انباشتی علم

همه تمدنها زمانی بوجود آمده اند که در آن زمان آزادیهای کلامی و بیانی به حد اعلای خود در آن ظرف زمانی و مکانی رسیده بود.

شخص در تاریخ بشریت جویی می کند که این ؟؟ در این جوی روان می شوند و ما بعد از قرنها نصیب و بهره ای از عقلانیت و ابتکارات گذشتگانمان دریافت می کنیم. این ویژگی انباشتی بودن به جای منتهی می شود که ما بعد از آزادی بیان می توانیم به اشکال دیگر آزادی نیز دست پیدا کنیم. شاید آزادی بیان سنگ بنای آزادیهای دیگر باشد و به همین دلیل در اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانونهای اساسی از جمله قانون اساسی خودمانی گفته شده آزادی بیان موقعیت ممتازی دارد. یعنی منهای آزادی بیان آزادیهای اجتماعی و سیاسی و سایر انواع آزادیها نیز از میان خواهد رفت. بنابراین خلاصه مطلبم اینست که ما یک نوع عقلانیت کلامی و ارتباطی داریم که بین انسانها و به واسطه ث بادل و الدر کنش ایجاد می شود. اما بشر فقط این نوع عقلانیت را ندارا نیست. نوع دیگری از عقلانیت هم که فیلسوف معاصر آلمانی «هابرماس» اسمش را «عقلانیت ابزاری» می گذارد. عقلانیت ابزاری چیست؟ رابطه ما و طبیعت چگونه است؟ آیا ما با طبیعت صبحت و گفت وگو می کنیم؟ طبیعت چون شئی بیجان و ساختی است که در آن تصرف می کنیم و بر آن چنگ می اندازیم و مسلط می شویم، قوانین طبیعت را کشف کنیم و با کشف قوانین طبیعت آن را در استخدام خودمان درمی آوریم. در اینجا هم، انسانها به نوعی عقلانیت می رسند چون همینکه انسان قوانین طبیعت را کشف، تبیین و پیش بینی می کند و طبیعت را در استخدام خودش در می آورد و در مدینه باز می شود و برخوردش با طبیعت نوعی تکامل تعقلانی نیز پیدا می کند که اسمش را «عقلانیت ابزاری» گذاشته اند و گفته شده این «عقلانیت ابزاری» از تعریفی خاص از انسان برمی خیزد مطابق این «انسان حیوانی است ابزارساز» (این نیز تعریفی دیگر از انسان است) اگر ابزارسازی که خصلت اصلی انسان در نظر گیریم و جزو مقوم هویت انسان بدانیم عقلانیتی که منبعث از ابزارسازی انسان است را «عقلانیت ابزاری» می نامیم. اما بحث در این است که آیا این دو نوع عقلانیت (عقلانیت ابزاری و عقلانیت کلامی) بر هم منطبق هستند؟ ممکن است تراحمی با هم داشته باشند یا همیشه با هم توافق دارند و در جهت هم حرکت می کنند؟ هابرماس معتقد است که عقلانیت ابزاری فقط متوقف بر طبیعت نمی شود. این عقلانیت در رابطه با انسانه هم به کار می رود یعنی بعد از اینکه ما طبیعت را به استخدام خود در آوردیم آنگاه به انسانهای هم شکل به شکل شیئی نگاه می کنیم و هماطور که یک معدن را استخراج می کنیم و بر آن تسلط پیدا می کنیم سعی می کنیم به وسیله عقلانیت ابزاری بر انسانها نیز مسلط شویم و آنها را نیز به خدمت خود بگیریم.

از این نقطه است که عقلانیت ابزاری با عقلانیت کلامی تعارض پیدا می کند و عقلانیت کلامی را تخریب و دچار از ریخت افتادگی می کند حال توضیح می دهم چگونه عقلانیت ابزاری که به زور متکی است (چون ما با زور و قدرت با طبیعت سخن می گوییم و آن را به خدمت خود می گیریم) زمانی که همین زبان قدرت را در ارتباطات انسانی نیز به کار گرفتیم این کار باعث می شود که عقلانیت ارتباطی و کلامی دچار تخریب و زوال شود.

یک شکل مهم این است که زور و قدرت که منبعث از عقلانیت ابزاری است منکر سایر هویات می شود، اساساً ولیان کاری که می کند هویت غیر از خود را نفی می کند. اولین ویژگی قدرت این است و مهمترین عامل تهدیدکننده آزادی بیان همین است یعنی نفی هویت از سایر گفتارها و کلامها است. جهان، جهان تزاحم و تخارم است هر کدام از ما صاحب گفتار و کلامی هستیم. قدرت اولین کاری که می کند این است که کلامهای دیگر را نفی می کند. هویتها را نفی و اوادر به سکوت می کند. مولوی می گوید: تا تو را از تو نکند کل خالی کند تو شوی پست او سخن عالی کند» خصلت قدرت این است. قدرت میل به تمرکز و تراک دارد و تو را از تو به کلی خالی می کنند یعنی نفی هویت، تشخیص تو را می کند. تو شوی پست او سخن عالی کند تنها یک سخن استکه باقی می ماند. تنها یک ناطق است که در صحنه نطق باقی می ماند. بقیه حق سخن گفتن نخواهند داشتن. در واقع همه چیز را صاف می کند و تفاوتهای گفتمانی را به طور کل منکر می شود و در مقابل قدرت حرف بزنند. در واقع به تعبیر قدمای ما نوعی استسباع ایجاد می شود. نوعی درنده زده شدن به وجود می آید مانند گنجسکی که در مقابل مار قدرت تحرک خود را از دست می دهد. هویتش نفی می شود و خودش را در اختیار قدرت قرار می دهد و وادار به سکوت می شود. یع لاتی آدمی در مقابل قدرت زهره ندارد که بگوید چرا؟ آن گاه انسان و از خود بیگانه می شود در چنین فضایی انسان شیئی می شود و البته قدرت هم فقط خود را به شکل قدرت گاهره و قهر و عریان نشان نمی دهد. قدرت ابعاد گوناگونی دارد. یک وجه قدرت قهر و سرکوب است یک وجه دیگر قدرت ممکن است تطمیع باشد و البته از این دو وجه مهمتر وجه سوم قدرت است که قدرت اقناع کنندگی است. جهان ارتباطات کنونی، جهان فراصنعتی امکاناتی و ابزارهایی در اختیار بشر قرار داده که عده ای می توانند به وسیله آن ابزارها بقیه صداها خفه کنند. مثل استفاده از بلندگو صدایش بر همه صداها غالب است صدای این سخنران اگر آن ابزار (بلندگو) را نداشته باشد با صدای شنوندگان برابر است اما با داشتن آن ابزار نوعی توفق بر سایرین پیدا می کند که این توفق ناشی از برهان و استدلال سخنران نیست بلکه ناشی از قهر و غلبه ای است که با استفاده از آن ابزار پیدا می کند. بنابراین تمام ابزارهای ارتباطی که در جهان وجود دارد و در اختیار قدرتهای بین المللی است به این قدرتها اجازه می دهد که حرفشان را بهتر بفروشند و از قدرت اقناع کنندگی بیشتری نیز برخوردار باشند و یک فراواقع نمایی به وجود می آورند که بقیه ابنای بشر را در یک فضای غیرواقعی قرار می دهند و حق را خودشان تعریف می کنند. کسی که ابزار قدرت و توانایی ابزار بیشتری دارد اصلاً حق و حقانیت را نیز تعریف می کند. این اولین ویژگی تفوق عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی است. یعنی نفی سایر هویات. دومین ویژگی قدرت «ایجاد گنگی و لکنت است» قدرت طرف مقابل را گنگ و الکن می کند.

حضرت علی در نامه ای که به مالک اشتر نوشته به مطلب جالبی اشاره می کند که «تو حکومت را در دست داری اما نفس قدرتی که داری باعث می شود برابر حقوقی از میان برود و مردم در مقابل تو الکن باشند. تو اگر می خواهی در دل مردم جا داشته باشی باید فضای مناسبات قدرت را بشکنی. بخشی از وقتت را برای ارباب حاجات، اختصاص بده. فراغ بالی ایجاد کن که رو در روی تو بنشینند. یک مجلس امنی قرار بده و در مقابلشان بنشین. به خاطر خدایی که تو را خلق کرده متواضع باشد اگرچه قدرت را در دست داری. شرط نگهبانانی را که دور خودداری از مجل سعام بیرون کن چون اینان سمبل قدرت هستند تا کسی که نزد تو آمده و متکلم است آزادی بیان داشته باشد و بدون لکنت با تو صحبت کند. من چندین بار از حضرت پیامبر (ص) شنیدم که فرمودند: «به خدا قسم خداوند هیچ امتی را پاک نخواهد گردانند مگر آنکه ضعیفش بتواند حقش را از قوی بدون لکنت زبان بگیرد، آن امت، امتی مقدس و پاک است منهای این به تعبیر پیامبر چنین جامعه ای و چنین امتی تقدس ندارد.

بنابراین مطلب این است که از قدرت لکنت ایجاد می کند و مانع از این ضعیف بتواند حق را از قوی بدون لکنت زبان بگیرد، آن است، امتی مقدس و پاک است منهای این به تعبیر پیامبر چنین جامعه ای و چنین امتی تقدس ندارد.

بنابراین مطلب این است که از قدرت لکنت ایجاد می کند و مانع از این

آزادی بیان در متکاملترین وجه به آزادی نقد می رسد هنگامی می توانیم ادعا کنیم آزادی بیان وجود دارد که آزادی نقد وجود داشته باشد

هم همینطور است. سفیدپوست و سیاه پوست دو قشر را بوجود می آورد که یکی بالا دست و دیگری پایین دست است. عامل دیگر جنسیت است. جنسیت در بسیاری از کشورها از جمله کشور ما که سنتهای پدرسالارانه در آن قوی است همیشه مرد برتر از زن است. نوع دیگر قشربندی، قشربندی گفتمانی یا قشربندی کلامی است. که در این نوع قشربندی بعضی از مقالها (قولها) و گفتارها پست تر می شوند که البته نه به واسطه عدم مستدل بودن بلکه به دیدن مغلوب بودن پست می شوند. یعنی در روابط قدرت چون مغلوب هستند حرفشان خریدار پیدا نمی کنند. در ضرب المثل هم هست که «سخن پادشاهان، پادشاه سخنهاست» چرا؟ آیا به واسطه قدرت منطقی سخن پادشاه است؟ خیر بلکه به واسطه جمع شدن قدرت در پادشاه است، خیر بلکه به واسطه جمع شدن قدرت در پادشاه است که کلامش پادشاه سخنان می شود و در مقابلش نباید حرف

سیستمی که قدرت رفورم درونی نداشته باشد و نتواند خود را نقد کند یا به واسطه یک شورش و انقلاب سرنگون خواهد شد و یا به واسطه زوال و انحطاط تدریجی از میان خواهد رفت.

زد. بنابراین سلسله مراتب و هرمی شکل می گیرد که در آنجا کلامها از بالا به پایین مدرج می شود تا به کلامها و مقال های زیرین و پایین می رسیم کمه به حاشیه رانده می شوند و کسی به این سخنان اعتنایی نمی کند. ویژگی سیستمی که بر مدار قدرت شکل گرفته باشد این است که بقیه را تحت سیطره خود در می آورد و شرایط را هم اصلاً عربها به ما عجم. گفته اند عجم به معنای گنگ است. چون عرب قدرت قاهره بود و بر ما مسلط شد نام ما را عجمی گذاشتند. قدرت مسلط و قاهره فرهنگ زدایی نیز می کند و فرهنگ زدایی از خصلتهای قدرتهای قاهره است. قدرت اولین کاری که می کند زبان و فرهنگ را مورد تجاوز و تعدی قرار می دهد. ویژگی فرهنگ مسلط از میان بردن زبان مغلوب است. البته آن کسی هم که مغلوب است نوعی مقاومت نشان می هد. مانند زبانهای التقاطی و ادبیات گسترده ای که در کشورهای پیرامونی رشد پیدا کرده به دلیل این است که انسان حاشیه ای و به پیرامون راده شده در مقابل زبان

مسلط مقاومت نشان می دهد. بنابراین ایجاد گنگی و لکنت و انسداد کلامی دیگر از عوارض غلبه عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی است.

یکی دیگر از ویژگیهای قدرت، سلسله مراتب شدن گفتار هاست. ایجاد قشربندی و سلسله مراتب در گفتمانها و گفتارها یعنی چه؟ ما سلسله مراتب و قشربندی زیاد دیده ایم قشربندی یعنی چه؟ یعنی اینکه جامعه به دو یا چند قشر تقسیم شده، اقشاری فرادست هستند و اقشاری فرودست هستند. قشربندی به جهات مختلف رخ می دهد. یکی عامل ثروت است. یکی عده جزء اغنیاء و یک عده جزء فقراء وجود دارد قوم مغلوب زیردست است جایگه قوم غالب وجود دارد قوم مغلوب زیردست است. نژاد و رنگ و پوست

آزادی بیان و آزادی نقد می رسد هنگامی می توانیم ادعا کنیم آزادی بیان وجود دارد که آزادی نقد وجود داشته باشد

می شود که افراد بتوانند حرفشان را بزنند. این مشکل در جامعه ما خیلی به چشم می خورد من فکر می کنم که یکی از گرفتاریهای جامعه ما با فرهنگ سیاسی این است که به واسطه ۲۵۰۰ سال نظام قدرت و نظام شاهنشاهی ما دچار نوعی گنگی هستیم. به همین دلیل است که بین ما دیالوگ برقرار نمیغشود خیلی شخص حرفی می زند و طرف مقابل حرفی دیگر را طرح می کند و به عبارتی دریک کانال صحبت نمی کنند و به قول فرنگیها: «گفت و گو بین کرها» که شخص چیزی می گوید طرف مقابل به گونه ای دیگر برداشت می کند. این مسأله بدین دلیل است که مدتها قدرت و تسلط جائرانه ای بر ما حاکم بوده که همین باعث شده که ما نتوانیم دیالوگ برقرار کنیم. یعنی مجاری ارتباطات کلامی، تصلب پیدا کرده و مسدود شده است و اکثر اوقات ما مونولوگ داریم. مونولوگ یعنی ارتباطی آمرانه و از بالا

مسدود و متصلب می کند یعنی اجازه ارتقاء از پایین به بالا را نمی دهد و همین که در بالا قرار گرفت آنرا علامت حقانیت خود می گیرد مسلط. و به عبارتی ایدئولوژی طبقه مسلط، ایدئولوژی مسلط طبقاتی می شود یعنی بقیه هم ناچار به پذیرش این ایدئولوژی می شوند. و به مصداق «الحق لمن غلب» کلام غالب را حق می پندارد. به همین دلیل نیز گفته اند که کسی پیروزمندان را محاکمه نمی کند، مثلاً اگر در جنگ جهانی دوم هیتلر پیروز شده بود و متفقین شکست می خوردند جهان به گونه ای دیگر بود شاید نازیسم و فاشیسم کلام مسلط غرب بود. بنابراین عناصر غالب هستند که ایدئولوژی خود را تثبیت می کنند. ظاهر آبه نظر می رسد که ما راهی جز این نداریم که برای شکوفا شدن حق وب رابر حقوقی کلامی، قدرت را حتی الامکان از دائره تنظیم مناسبات اجتماعی بیرون کنیم. البته این دیدگاهی آنارشیستی است و مادر عالم واقع زندگی می کنیم.

اما باید به مسأله برابر حقوقی زیاد فکر کرد که در شرایطی که مناسبات قوا در تمام جوامع حاکم است چه کنیم تا امکان گفتگو و دیالوگ وجود داشته باشد.

فلاسفه پست مدرن درباره این مسأله گفته اند در تمام جوامع نوعی کلام محوری (لوگوسنترسیم) وجود دارد یعنی آن کلامی که قدرت فائقه را پیدا کرده مدار جامعه می شود. در گفتمانها قشربندی ایجاد می کند آنگاه کلمه ای بر کلمه دیگر تفوق پیدا می کند. مثلاً مادر فارسی دو وجهی هائیی داریم که بنظر می رسد این دو وجهی ها با ارزشی دارند مثلاً وقتی می گوئیم شب و روز گوئی بریا روز بر شب تقدم قائل هستیم و یا سفید بر سیاه یا مرد بر زن یعنی در زبان هم بعضی از الفاظ بر لفظ دیگر تسلط پیدا می کنند، این هم یک ویژگی دیگر و نکته آخری اینکه عنصر نقد حذف می شود پس بحث چهارم من این است که با تسلط عقلانیت ابزاری بر عقلانیت کلامی، عنصر نقد حذف می شود بنظر من عنصر نقد و ذره و قله آزادی بیان است. آزادی بیان در متکاملترین وجه به آزادی نقد می رسد هنگامی می توانیم ادعا کنیم آزادی بیان وجود دارد که آزادی نقد وجود داشته باشد اگر آزادی نقد را در دست بدهیم عوارض زبان زبان بار آن در جامعه پدید می آید برای اینکه بخشم را بشکافیم قصه ای نقل می کنیم.

یکبار که آنتی ها سقراط را محاکمه می کردند گفتند که چون تو با طرح مسائل در جامعه در ساختها و نهادهای جاافتاده، عقاید ثابت مردم تشکیک ایجاد می کنی باید از آتن اخراج شوی (سقراط روش جدلی داشت و در جدل عقاید رایج و تثبت شده را نقد می کرد) تو آزادی بیان را به مرحله نقد رسانده ای آنهم نقد عقاید ثابت، لذا ترا تبعید می کنیم.

سقراط رأی محکمه پذیرفت اما در جواب گفت: من هم شما آنتی ها را محکوم می کنم که در آتن بمانید! در باطن و جوهر این حرف طنز گونه سقراط حقیقتی نهفته است.

سیستمی که قدرت رفورم درونی نداشته باشد و نتواند خود را نقد کند یا به واسطه یک شورش و انقلاب سرنگون خواهد شد و یا به واسطه زوال و انحطاط تدریجی از میان خواهد رفت. کمااینکه تمدن یونان و آتن به واسطه اخراج عنصر نقد در شرایطی قرار گرفت که کم کم زوال و انحطاط یافت و از درون پوک شد چرا که قدرت ابتکار و خلاقیت خود را از دست داده بود بنابراین نقد را باید ذوره و میوه آزادی بیان دانست و حذف نقد و توسط سیستم باعث اضمحلال و پوک شدن درونی سیستم می شود، و هر تمدنی این کار را انجام دهد خودش را نابود می کند و اگر منطق (که صفت ممیزه و خصلت مقوم بشریت است) را کنار بگذاریم بقول معروف به شرطی می رسیم «وقتی نطق تمام شد استنطاق شروع می شود» این مطلب به چه معناست؟ یعنی اینکه وقتی در جامعه ی نطق وجود داشت و مجاری ارتباطی باز بود و شخص توانست مطالبات سیاسی خود را از طریق کانالها و مجاری قانونی عرضه کند، طبعاً سیستم می تواند خود را اصلاح کند و ظرفیت لازم را برای پذیرش مطالبان جدید فراهم کند. اما وقتی قدرت نطق سلب شد و این مجاری ارتباطی بسته شد، آنگاه افراد مجبور خواهند بود و از اینجا است که مسأله استنطاق شروع خواهد شد. بنابرین بنظر من فقط در نقد است که سیستمی که بر مدار قدرت شکل گرفته باشد این است که بقیه را تحت سیطره خود در می آورد و شرایط را هم